

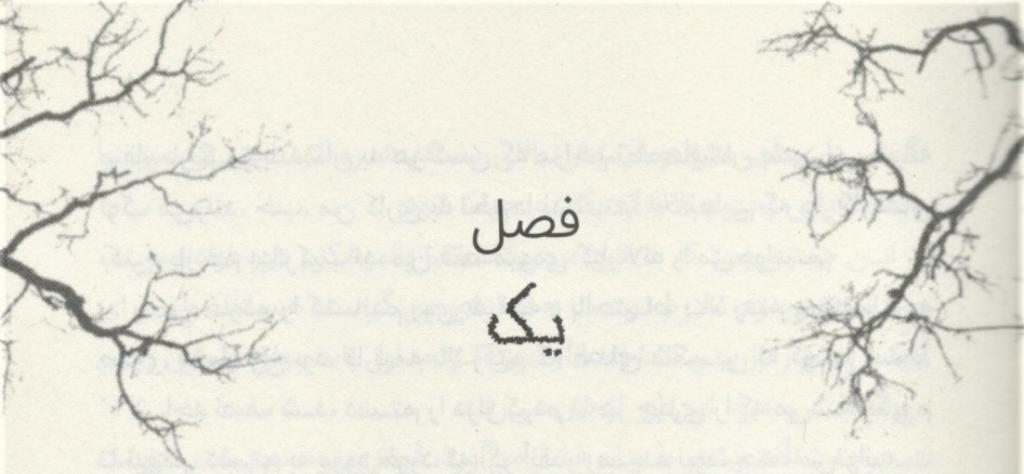
قرنطینه



رمانی درباره قرنطینه
کتابخانه ملی ایران
و سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
برای ایجاد آگاهی در بین مردم از مفهوم
قرنطینه و اهمیت احتفاظ با سلامتی
و ایجاد روشی برای مقابله با این ابتلاء
کتابخانه ملی ایران و سازمان اسناد
و کتابخانه ملی ایران در همراهی وزارت
وزارت بهداشت، امداد و پرورش انسان
و همچنان که در این کتاب خوانید
با این ابتلاء مواجه شدند
و این کتاب خواندن می‌تواند
آن را در میان مردم معرفی کند
و این کتاب خواندن می‌تواند
آن را در میان مردم معرفی کند

جنیفرای. نیلسن فرزانه مختاری





فصل یک

چیزهای کمی ارزشی آن را داشتند که به خاطرshan زندگی ام را به خطر بیندازم؛ این میوه یکی از آنها بود. حتی امروز بیشتر؛ چون خیلی وقت بود که گرسنه بودم. اگر هرچه زودتر چیزی نمی‌خوردم، زندگی ام به خطر می‌افتد. البته خطر مرگ نبود. مامان توی خانه نان داشت و درواقع منتظرم بود که برای شام زود به خانه برگردم، اما فکر سقزدن به آن نکهنانهای خشک، طاقتمن را طاق می‌کرد؛ مخصوصاً حالا که چیز دیگری برای خوردن داشتم... حالا که این انگور را از فاصله‌ی به این نزدیکی دیدم، آن هم انگوری این قدر رسیده. چیدنش راحت بود.

خب، راحت به معنی واقعی خود کلمه‌اش، نه. راحت به این معنی که دلم می‌خواست آن میوه را بچینم؛ حتی اگر آخرین کاری بود که می‌توانستم بکنم. برای این کار باید از یک درخت بلند بالا می‌رفتم که تیغهایش تنها لباس خوبی را که داشتم پاره می‌کرد. تازه باید حواسم را به ساقه‌های چسبنده‌ای هم جمع می‌کردم که عاشق بیچیدن دور دست و پاهایم بودند و به هر جایی از پوست که می‌خورد، به شدت قرمز می‌شد. تا اینجایی ماجرا خوب بود. فقط باید چهاردست‌پا و سریع از یک شاخه‌ی نازک بالا می‌رفتم و حواسم را جمع می‌کردم به زاغی که آنجا لانه کرده بود، نخورم. زاغ‌ها بدجنس‌اند؛ با